

نگاهی به برخی واژه‌های فارسی رایج در مصر و شام به روزگار سلاطین مملوک

سید صادق سجادی

دوران سیصدساله فرمانروایی ممالیک بر مصر و شام، حد فاصل میان دو دولت ایوبی و عثمانی (۶۴۸-۹۲۲)، از مهم‌ترین ادوار سیاسی و اجتماعی و فرهنگی این منطقه به شمار می‌رود. از دیدگاه سیاسی، سلاطین مملوک، علاوه بر آن که به مثابه سدی استوار در برابر یورش مغولان قد برافراشتند، مهاجمان صلیبی را نیز در هم شکستند و از سرزمین فلسطین بیرون راندند. از لحاظ فرهنگی، دسته‌ای از مهم‌ترین آثار بزرگ ادبی و تاریخی و تراجم احوال و کتاب‌های دایرةالمعارفی چون مسالک الابصار از ابن فضل‌الله عمری، صبح‌الاعشی از قَلْفَشَنَدی، المنهل الصافی و المستوفی بعد الوافی از ابن تغری بردی، المواعظ و الاعتبار معروف به خَطَطُ مصر و المقفی الکبیر، هر دو، از مقریزی، و نه‌ایة‌الادب از نُؤیْرِی در این روزگار نگاشته شده است. این دوره از لحاظ اداری و اجتماعی نیز، به جهت توسعه و پیچیدگی دیوان‌سالاری و اجزای آن و نیز وضع عمومی زندگی، بسیار حایز اهمیت است. در این زمینه، آنچه برای ما، از دیدگاه فرهنگ و ادب ایرانی و زبان فارسی، مهم می‌نماید روابط ممالیک با ایرانیان و تأثیر فرهنگی و اداری و اجتماعی ایران و زبان فارسی بر دیوان‌سالاری و حیات اجتماعی مصر و شام است. پیشینه این تأثیرات فرهنگی را البته باید در عصر فاطمیان مصر سراغ گرفت که با اسماعیلیان ایران رابطه نزدیک داشتند و، بنابر روایاتی، نَسَب خود ایشان نیز به مردی ایرانی می‌رسید. به روزگار

اتابکانِ شام، که برکشیدهٔ سلاجقهٔ ایران بودند، و خاصه در عصر فرمانروایی ایوبیانِ کُرد و ایرانی نژاد بر مصر و شام، دامنهٔ نفوذ فرهنگ ایرانی در احوال اجتماعی و سازمان اداری این منطقه گسترش یافت تا در عصر ممالیک بسیاری از اصطلاحات اداری و مظاهر حیات اجتماعی، از خوراک و پوشاک گرفته تا برخی اصطلاحات معماری و هنری و نظامی و مالی، از زبان فارسی، عیناً یا با تغییر و تعریب در زبان عربی متداول در مصر و شام رواج یافت. استخراج و توضیح و توصیف این واژه‌ها و اصطلاحات مستلزم تحقیق گسترده در متون ادبی و تاریخی و فرهنگ‌نامه‌هایی است که در این دوره در این سرزمین‌ها نگاشته شده و حاوی فواید و نکات مهمی در بررسی تاریخی گسترهٔ زبان فارسی است. در نوشتهٔ حاضر، نگاهی اجمالی خواهیم افکند به شماری از واژه‌هایی که در سازمان اداری و نظامی و اجتماعی دورهٔ ممالیک به کار می‌رفته است. این واژه‌ها از کتاب صبح لأعشى فی صناعة الانشاء، اثر معتبر ابوالعباس احمد بن علی القلقشندی، استخراج شده و گاه، برای دریافت معانی دقیق‌تر یا تأیید آن، به برخی منابع دیگر استناد شده است. صبح الاعشى خود از جامع‌ترین دانش‌نامه‌هایی است که تا قرن نهم در قلمرو اسلام پدید آمده است. نویسندهٔ آن، ابوالعباس احمد بن علی القلقشندی (۷۵۶-۸۲۱)، منسوب به قلقشند از توابع قلیوبیه در مصر، از ادیبان و دانشمندان و دیوان‌سالاران مصری است که مدتی در دیوان انشای دستگاه سلاطین مملوک خدمت کرد و روزگاری نیز نایب الحکومه شد. قلقشندی مقامه‌ای به نام الکواکب الدریة فی مناقب البدریة به نام قاضی بدرالدین رئیس دیوان انشاء نوشت و در آن از دیوان مذکور و فن کتابت سخن راند. چون این مقامه، به رغم معانی بلند و بسیار، چنان موجز بود که به شرحی نیاز داشت، قلقشندی کتاب صبح الاعشى فی صناعة (در بعضی نسخه‌ها: فی معرفة) الانشاء را در شرح آن نگاشت (۸۱۴ هـ). کتاب‌های الغیوث الهوامع فی شرح جامع المختصرات و مختصرات الجوامع در فقه؛ ضوء الصبح المسیر و جنی الدوج المشر، مختصر صبح الاعشى؛ و نهاية الارب فی معرفة قبایل العرب نیز از آثار قلقشندی است.

صبح الاعشى، در یک مقدمه و ده مقاله و یک خاتمه، مشتمل بر این مطالب است: تاریخ زبان عربی پیش از اسلام، انتشار آن در میان اقوام نومسلمان پس از اسلام، عربی زبان علم و ادب و سیاست، رسوم و آداب و قوانین دستگاه خلافت خلفای راشدین، امویان شام و اندلس، عباسیان بغداد و مصر، فاطمیان، و موحدون مغرب، دوران مجد و

شکوه خلافت، فرهنگ و تمدن عصر طلایی خلافت، تشکیلات دولتی، کتابت و فنون دیوان‌سالاری، طبقات کُتاب دواوین و اهل ادب، نظام‌ها و رسوم، دوران ضعف خلافت و غلبه اقوام غیر عرب بر خلفا، کشورهای شرقی و غربی اسلامی، درجات و مراحل تمدن و فرهنگ این ممالک، نظام‌ها و رسوم و فضایل و محاسن، عجایب و آثار کهن این سرزمین‌ها، سلاطین و فرمانروایان پیش و پس از اسلام در این ممالک، مسالک و ممالک شامل توصیف زمین، ناهمواری‌ها و دریاها و رودها، اقالیم هفت‌گانه طبیعی و عُرفی، حدود اقالیم، ممالک و شهرها و خصوصیات آنها، دیوان انشاء و آنچه کُتاب دواوین از علم و عمل بدان نیازمندند، انواع مکاتبات و شیوه‌های خطاب و ذکر اسماء و القاب و کنیه‌ها در مکاتبات، حدود فعالیت کُتاب، کاغذ و قلم مناسب و دیگر قوانین کتابت، شناخت مکاتبات عمومی و خصوصی، اصطلاحات خاص مکاتبات، نامه‌های رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب و خلفا و سلاطین و شیوه‌های آنان در آغاز و انجام کلام، شناخت انواع احکام حکومتی و مشاغل اهل سیف و قلم یا لشکریان و دیوانیان، گاه‌شماری قمری و شمسی، اقطاع و انواع آن، دیوان جیش و بنیان‌گذار آن، انواع معاهدات و صلح‌نامه‌ها، فنونی که میان کُتاب و ادیبان رایج است و اختصاص به دیوان انشا ندارد مانند مقاله‌نویسی و رسایل مدح و ذم و مفاخرات و رسایل مشتمل بر سؤال و جواب و تقریظات بر کتاب‌ها و قصاید، دیوان برید در پیش و پس از اسلام، شیوه‌های کار و کارگزاران دیوان برید، و بسیاری مسائل اداری و دیوانی دیگر.

یکی از امتیازات این کتاب اشمال آن بر متن کامل بعضی رساله‌های نفیس ادبی یا قطعات مهمی از برخی کتاب‌هاست که امروز نشانی از آنها در دست نیست. نام بسیاری از کتاب‌ها و مشاهیر نویسندگان و ادیبان و دانشمندان و کُتاب و شعرا و نمونه‌هایی از رساله‌های کُتاب برجسته سرزمین‌های شرقی و غربی جهان اسلام و نیز بسیاری از منشئات قلَقَشَنَدی در این کتاب آمده است. نویسندگان هر جا که لازم بوده، مثلاً در مبحث اقطاع، آراء فقها را نیز ذکر کرده و همه جا به آیات قرآنی و احادیث و امثال و حکم و اقوال لغت‌شناسان و مفسران و محدثان استناد جسته است. بدین گونه، باید گفت صح الاعشی، دایرةالمعارفی ادبی از تاریخ و سیرت و لغت و ادب تا تشکیلات اداری و حکومتی و مردم‌شناسی و اقلیم‌شناسی است و از علم و اطلاع وسیع قلَقَشَنَدی در فنون ادبی و تاریخی و دیوانی حکایت دارد.

ترکیبات و اصطلاحاتی که پس از این خواهد آمد از همین کتاب استخراج شده و نگارنده امیدوار است به تدریج سایر منابع مهم عربی این دوره را نیز بررسی و این گونه واژه‌ها را از آنها استخراج کند. این ترکیبات و اصطلاحات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: نخست آنها که اساساً فارسی‌اند و عیناً یا با تغییراتی در زبان عربی به کار رفته‌اند؛ دوم ترکیباتی که یک جزء آنها فارسی است و یا مرکب از یک واژه عربی، ترکی و گاه اصلاً یونانی یا پسوندهای فارسی «-دار» (=دارنده) یا خانه (خانه) است. چون معنا و مدلول برخی از این اصطلاحات تا حدی مبهم بود، برای توضیح بیشتر، به منابع دیگر نیز مراجعه شد. منابع مورد اشاره در برابر هر ترکیب ذکر شده است.

اینک واژه‌ها:

استاذ دار، استاذ الدار اداره‌کننده امور داخلی قصور و خانه‌های سلاطین و امراء، کارپرداز. این مقام را استاذداریه می‌گفته‌اند. برای معانی و مصادیق دقیق‌تر ← مقاله نگارنده زیر عنوان «استاذالدار» در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

إِسْفَهْسَلَار، إسبَسَلَار [سپهسالار، سپاه‌سالار]، از القاب بلندپایه نظامی به معنای فرمانده سپاه. در عصر ممالیک، مخصوص امرای طبلخانه. قَلَقَشْنَدی معنای اجزای این ترکیب را خلط کرده و اسفه (سپاه، سپه) را سر کرده و فرمانده، و سلار (سالار) را سپاه دانسته است ولی معنای ترکیب را درست ذکر کرده است.

امیرآخور رئیس اصطبل‌های سلطان (ترکیبات دیگر: امیرآخوریة و امیرآخوریة البرید) که وظیفه‌اش نظارت بر اسبان برید بوده و از ارباب سیوف (امرای عشره) به شمار می‌رفته است.

بازدار نگهدارنده و مراقب و ناظر پرندگان شکاری.

بَشْمَقْدَار، بجمقدار کفش‌دار، کفش‌دار سلطان (بشمق، باشماق ترکی + دار = دارنده).
الْبَرْدِ دَار قَلَقَشْنَدی آورده که اصل آن فردا دار بوده و فردا به معنای پرده است. برد دار (پرده‌دار) ناظر کارگزاران دستگاه سلطان بوده است.

الْبِسْتَنْدُود غذایی ایرانی.

الْبَزْمِ آورد، الزمورد نوعی غذای ایرانی شامل گوسپن پیچیده در آرد (نیز ← بغدادی، کتاب الطبخ؛ جوالیقی، المعرب). این ترکیب را امروز می‌توان برای انواع خوراکی‌هایی

که پیراشکی نامیده می‌شود به کار برد.
 بُنْدُقْدَار تَفَنگِجی. بُنْدُق به معنای گلوله سربی و سنگین است. شاید از فَنْدُق و بُنْدُق،
 شکل دیگر فندُق، گرفته شده باشد.
 البَیْنِدُق پیاده شطرنج.

بَیْکَار پیکار، جنگ، نبرد؛ جمع آن بیاکَر (نیز به ابن واصل، مفترِح الکروب ۳/۲۰۴؛
 ابن طویر، نزهة المقلتین ۶۱)

بیمارستان (جمع بیمارستانات) محل اقامت و مداوای بیماران.
 الجاشینکیر چاشنی‌گیر، کسی که مأمور چشیدن خوراک و شراب سلطان پیش از دست
 بردن او به آنها بوده است.
 جامکِه جامگی، مقرّری نقدی. ارباب الجامکیات کسانی بودند که از دستگاه دولت
 مقرّری می‌گرفتند.

الجَمْدَار، جَمْدَار جامه‌دار، متصدی جامه‌خانه سلطان.
 جاندار، امیرجاندار نگهبان، رئیس نگهبانان. نیز مأمورانی که برگردآوری مالیات نظارت
 داشتند و این غیر از کارگزاران مالیاتی است. اما اصلاً به معنای نگهبان درگاه بوده
 است. امیر جاندار، به گفته مقریزی (السلوک، ۲/۲۲۱)، رئیس نگهبانان درگاه و طبقه
 درباری برداریه (پرده‌داری) و رکابیه بوده است. تعیین مقرّری و ارزاق امرای درگاه
 یا مجازات آنان نیز با او بوده است.
 جَنک جنگ، آلت موسیقی معروف.

الجوارِشَنات [گوارش‌ها، آنچه مربوط به گوارش غذاست] از داروهایی که برای اصلاح
 گوارش به کار می‌رفته است.

الجوکاندار چوگان‌دار، کسی که اسباب چوگان سلطان را نگاه می‌داشته است. این مقام را
 الجوکانداریه می‌گفته‌اند. عوام آن را جُکُندار می‌خوانده‌اند.

الجَهید (به فتح و کسر جیم و باء هر دو آمده است)، گاهبذ، گهبد، صَرَف، کسی که در
 دیوان سلطان متصدی دریافت سیم و زر و محک زدن آنها بوده است. مجازاً بر کسی
 که خوب را از بد باز شناسد و در کاری آگاهی و مهارت داشته باشد نیز اطلاق
 می‌شده، مانند الجَهِید الحُدّاق، الجَهِید الحُدّاق المتصرّفین که از القاب کاتبان نیز بوده است.
 حَوْنْدَار حیوان‌دار، متصدی پرورش پرندگان شکاری.

الخَرَکَاوَات خَرگَاه‌ها، محل نصب خیمه‌ها. ابن واصل (مفترج ۳۲۹/۴) آورده که خَرگَاه خیمه سلاطین و امراست.

الخَزَنْداریه خزانه‌داری؛ از مناصب نظامی بوده است.
خُشکَنان نوعی خوراکی شامل حلوایی از آرد به شکل حلقویِ مجوّف و در میانش بادام و پسته.

خوان سَلار، إخوان سَلار خوان سَلار، لقب خاص رئیس آشپزخانه سلطان.
درگاه، درگاه محل خاصی که امرای دستگاه می‌نشستند تا سلطان اجازه ورود دهد.
الدَّست، الدَّست السلطنة از «دست» به معنای دستگاه، محل جلوس سلطان. کاتب الدَّست، کاتبی که در برابر سلطان و در دستگاه سلطان می‌نشست. کاتب الدَّست الشریف گاه به معنای رئیس دیوان رسایل نیز به کار رفته چنان‌که مؤنَّث الدَّست هم‌رتبه و یا همان صاحب المظالم یا رئیس دیوان مظالم بوده است. وظیفه کُتَّاب الدَّست آن بود که نامه‌های رسیده، گزارش‌ها یا شکایات از کارگزاران دولت را بر سلطان می‌خواندند و به فرمان او بر آنها توقیعی می‌نوشتند و نامه‌ها را به کاتب السُّر می‌دادند. قَلَقَسْنَدی این منصب را از مناصب عالی دانسته که صاحبان آن بسیار معدود بودند (نیز ← ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ۱۳۷/۱۵؛ عمّری، التعریف، ۲۵؛ ابن طویر، همان، ۶۵-۶۶).

دُستور دُستور، فرمان، دستور العمل.

الدَّوَادار دوات‌دار که در عصر ممالیک بر بعضی از اصناف کاتبان اطلاق می‌شد و او کسی بود که نامه و بیغام سلطان را به انشاء خود می‌نوشته و به رئیس دیوان انشاء می‌فرستاده است. بعدها وظایف گسترده‌تری یافت که یکی از کُتَّاب الدَّست (←) نزد او می‌نشست و در زمره رایزنان سلطان در آمد. دوادار منصب نظامی (هزاره) نیز داشته و طبخانه و امرای آن زیر دست او بوده‌اند. مقام او را الدواداریه می‌گفته‌اند.
الدَّیْدَبانات محل دیدبانی که به اقرب احتمال بُرج‌های دیدبانی سواحل دریا را می‌گفتند که مأمورانی برای روشن کردن چراغ‌های بالای این برج‌ها (=المؤرون بالدیدبانات) تعیین می‌شدند.

الرُّخْتوان لقب بعضی از امرای طشت‌خانه که متصدی جامه‌ها و پارچه‌ها بودند. رخت، در بعضی از متون تاریخی عربی، به معنای مطلق کالا نیز آمده است (مانند مقریزی، السلوک ۱/۱۹۰).

الزُّكَابِ خَانه یا خزانة السُّرُوجِ محلّ نگهداری زین و لگام و دیگر آلات گران‌بهای اسب. رنگ رنگ خاصی که هر یک از امرا یا سلاطین به عنوان شعار خود برمی‌گزیدند و بر درِ خانه و بر مایملک و آلات جنگی خود می‌زدند.

روشن [=روزن]، پنجره، منقذ.

الزُّرْد در صیغ الاعشی و منابع دیگر، به معنای انواع سلاح به کار رفته است. این واژه اصلاً یا یکی از معانی آن بر ترکیبی از گوگرد و ارسنیک اطلاق می‌شده و چه بسا در آغاز بر ترکیبی از گوگرد که در جنگ‌ها به کار می‌رفته دلالت داشته و سپس توسّع یافته است. چند واژه مرکب با کلمه زرد در منابع عربی دیده می‌شود: زردخانه، محلّ نگهداری سلاح به ویژه زره‌ها، معادل زرادخانه؛ محلّ مجموعه جامه‌های طلایی معروف به سکندری. زردخانه السلطانیه، اسلحه‌خانه سلطان؛ الزُّردکاش، سازنده سلاح؛ نوکارالزُّردکاش، نوکر یا کارگر اسلحه‌خانه؛ زردکاشیه یا بیت الزرد، محلّ اسلحه‌سازی یا زرادخانه؛ صیان الزُّرد، گروهی از لشکریان ویژه و کارآمد که در اطراف وزیر به نگهبانی از او گماشته می‌شدند (نیز - ابن واصل، مفرج الکروب ۳/۱۳۵؛ ابن تغری بردی، النجوم ۱۶/۷۴، مقریزی، السلوک، ۱/۷۴۷).

الزُّنَانِ دارِ خواجه‌ای که متصدی حفظ حرم سلطان و امیر بوده است، حافظ بانوانِ حَرَم. در بعضی از منابع، این ترکیب به همین معنی به صورت «زمام‌دار» آمده که تحریف زنان‌دار است.

سراخور کسی که مأمور نگهداری و علف دادن به چارپایان بوده است. ابن تغری بردی (۱۷۰/۱۵) نام شغل چنین کسی را السراخوری و السلاخوری آورده است. مقریزی (السلوک ۱/۴۳۸) و قَلَقَشَنَدی (۴۶۰/۵) سراخور را رئیس گروهی که مأمور تعلیف چارپایان در اصطبل سلطان بوده‌اند دانسته‌اند.

سلاح‌خانه اسلحه‌خانه، محلّ نگهداری سلاح.

سلاح‌داریه منصبی خاص برای حفظ و حمل سلاح سلطان. سلاح‌دار کسانی را می‌گفتند که، چون سلطان و خلیفه به جایی می‌رفت، با سلاح به دنبالش به راه می‌افتادند.

السُّنْحَقْدَار کسی که در پشت سلطان با نیزه یا درفش حرکت می‌کرده است.

شادروان پرده.

الشَّرَابِ خَانه محلّ ساخت و نگهداری انواع شربت‌ها و معجون‌ها و مربّاه‌ها. شراب‌خانه

از جمله بیوت سلطانی محسوب می‌شده و رئیس آن از امرای صده خاص به شمار می‌رفته است. منصب‌دار زیردست رئیس شراب‌خانه را مهتر شراب‌خانه می‌نامیدند که بر شراب‌داران، که کارکنان شراب‌خانه بوده‌اند، ریاست داشت. شراب‌دار را شَرَبْدَار نیز می‌خواندند.

الششتکانی ششگانی، درهم، نوعی واحد پول مساوی با سه چهارم هشتکانی (←) که برابر با ۶ واحد جزء آن می‌گردد. این درهم را الدرهم الدرّاز دهکانی نیز می‌خواندند. إمرة شکار مسئولیت حفظ حیوانات شکاری سلطان. رئیس آن (میرشکار) از امرای دهه محسوب می‌شده است.

الطَّبَرْدَار کسی یا کسانی که، چون سلطان سوار اسب می‌شد، با طبر به ملازمت مأمور می‌شدند. این منصب را طبرداریه و ریاست آن را إمرة طبر می‌نامیدند که از امرای دهه محسوب می‌شده است.

الطَّبْلِخَانَه نقاره‌خانه، محلی با طبل‌ها و بوق‌ها برای نواختن آنها در مواقع معین. فرمانده طبل‌خانه را امیرعلم، و زیردست او را مهتر طبل‌خانه می‌نامیدند. فرمانده طبل‌خانه امرای برجسته نظامی بود و سواران و سپاهیان در اختیار داشت. این منصب به تدریج چنان اهمیت یافت که گاه نقابت لشکر و ولایت شهرها و قلعه‌داری و حتی پرده‌داری سلطان را به امرای طبل‌خانه می‌دادند.

الطشت‌خانه [=تشت‌خانه] نام یکی از خزاین لباس خلیفه و سلطان که جامه‌ها را همان‌جا در تشت می‌شستند. کارگزار آن را الطشت‌دار می‌نامیدند.

المِخْفَدَار کسی که متصدی نگهداری میخقه، نوعی هودج یا تخت روان، بوده است. المَرَقْدَار از کارکنان آشپزخانه سلطانی.

مهتر مهتر، لقب ناظر و رئیس و بزرگ هر یک از بیوتات خلیفه و سلطان، چون مهترالشرابخانه، مهترالطبلخانه، مهترالروکاب‌خانه.

المِهْمُود [مرد بزرگ، الرجل الکبیر] کسی که متصدی قماش و آلات اصطبل بوده است. المَهْمَنْدَاریه، مهمان‌داری، از مناصب ارباب سیف که وظیفه آن پذیرایی از سفیران و امیرانی بوده است که وارد دستگاه سلطان می‌شدند.

الهشتکانی [هشتگانی]، نوعی درهم نقره شامل ۸ جتیل، و هر جتیل برابر با ۴ فلس.